

Islamic Knowledge and Insight

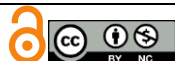
The Status of Medicine in Early Islam

1. Javad Hagh Nanaz: Department of History, Shab.C., Islamic Azad University, Shabestar, Iran
2. Masoumeh Ghareh Daghi*: Department of History, Shab.C., Islamic Azad University, Shabestar, Iran. (Email: 1530272807@iau.ir)
3. Saeed Hamidi Moghadam: Department of Education, Mah.C., Islamic Azad University, Mahabad, Iran
4. Monireh Khalili Mahale: Department of Literature, Shab.C., Islamic Azad University, Shabestar, Iran

Abstract

The priests of Babylon were the first people to study the treatment of diseases and to lay the foundations of medical practice. The treatment of patients through supplications and incantations was common among ancient peoples. Among both Iranians and Arabs, medicine had a religious origin. Among the Arabs, medical knowledge was transmitted orally and was also influenced by the divinations of soothsayers. Islamic medicine gained attention and significance among Muslims through the recommendations of the Prophet Muhammad (peace be upon him) regarding the science of medicine. Although the Arabs generally considered engagement with scholarly pursuits to be the occupation of slaves, medicine was an exception due to its practical necessity. The Iranians endeavored to centralize scientific knowledge in the Academy of Gundishapur, where the science of medicine held significant importance. However, the physicians at this institution were not Iranians; Syriac and Nestorian Christian practitioners were also active in this medical center. Arab medicine flourished under the influence of these physicians as well as Indian and Greek medical scholars.

Keywords: *Medicine, Umayyad Dynasty, Traditional Medicine, Arabs*



How to cite: Hagh Nanaz, J., Ghareh Daghi, M., Hamidi Moghadam, S., & Khalili Mahale, M. (2025). The Status of Medicine in Early Islam. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(3), 1-13.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 05 March 2025

Revise Date: 01 June 2025

Accept Date: 10 June 2025

Publish Date: 01 December 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

وضعیت طبابت در اوایل اسلام

۱. جواد حق نواز: گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران
۲. معصومه قره داغی*: گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران. (پست الکترونیک: 1530272807@iau.ir)
۳. سعید حمیدی مقدم: گروه معارف، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران
۴. منیره خلیلی محله: گروه ادبیات، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران

چکیده

کاهنان بابل نخستین مردمی بودند که درمورد معالجه بیماری‌ها مطالعه و اساس طبابت را وضع کرده بودند. معالجه بیماران با دعا و طلسم در بین مردم قدیم رایج بود. طبابت در بین ایرانی‌ها و اعراب خواستگاهی دینی داشت. پزشکی در بین اعراب سینه به سینه در بین آن‌ها منتقل شده و از پیشگویی کاهنان هم استفاده می‌شد. طب اسلامی با سفارش پیامبر اکرم (ص) به علم طب سبب توجه و اهمیت مسلمانان به این علم گردید. هرچند اعراب پرداختن به علم را کار بندگان می‌دانستند اما به سبب نیازمندی به پزشکی این علم مستثنی بود. ایرانیان سعی در تمرکز علوم در جندی شاپور داشتند و علم طبابت در این دانشگاه اهمیت زیادی داشت. هرچند که پزشکان این دانشگاه ایرانی نبوده و سریانیان و مسیحیان نسطوری هم در این مرکز طبابت می‌کردند. پزشکی اعراب تحت تاثیر این پزشکان و اطباء هندی و یونانی شکوفا شد.

کلیدواژه‌ها: طبابت، بنی‌امیه، طب سنتی، اعراب

شیوه استناددهی: حق نواز، جواد، قره داغی، معصومه، حمیدی مقدم، سعید، و خلیلی محله، منیره. (۱۴۰۴). وضعیت طبابت در اوایل اسلام. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۳(۳)، ۱-۱۳.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۵ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۱ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۰ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱۰ آذر ۱۴۰۴

مقدمه

اعراب در ابتدای اسلام جنگیدن و نظامی گری را افتخاری برای خود و پرداختن به شغل‌های دیگر را مختص سایر نژادها از جمله موالی می‌دانستند. به همین دلیل خود را نیازمند تحصیل علم و دانش ندانسته و غیر از قرآن کریم، خواندن کتاب دیگر را حرام می‌دانستند. اما دین اسلام و پیامبر اکرم (ص) سفارشات در این زمینه کرده و تلاش بر این بوده تا علم طبابت از خرافات پاک شود. در قرآن واحادیثی که از پیامبر روایت شده توجه به سلامتی و صحت جسم دیده می‌شود که بعداً طب النبی نامگذاری شد. از دیدگاه طب سنتی هر فصل سال دارای مزاج خاصی است که لازم است تدابیر خاصی برای حفظ تندرستی و پیشگیری از بروز بیماری‌ها و یا به حداقل رساندن عوارض و پیامدهای آن‌ها به کار بست. مفید و مضر بودن تأثیرات آب و هوا، مواد غذایی، ذوق‌زدگی و غم‌زدگی، حرکت و استراحت، خواب و بیداری و طرق دفع مضرات ناشی از آنان وجود داشت.

طب قبل از دین اسلام در عربستان

اعراب‌ها از قرن اول هجری که به فتوحات نظامی مشغول بودند و به علوم غیر شرعی مانند فلسفه توجهی نداشتند اما به پزشکی بی‌اعتنا نبوده و پزشکانی در میان‌شان می‌زیستند. عربستان پیش از اسلام در تأسیس و یا گسترش این نوع دانش‌ها سهم چندانی نداشته است و علم طب در این دوران شامل اوراد و عزایم، جهت راندن علل بیماری‌ها که به عقیده آنان اجنه و شیاطین بودند، می‌باشد (Najmabadi, 1996).

عرب‌ها در درمان‌ها دو راه بیشتر نداشتند یکی از راه کاهن و عراف و دیگری از طریق دارو و درمان. کاهنان بیماران را با جادو و طلسم درمان می‌کردند و در کعبه برای شفای آنان قربانی و عزایم و اوراد و دعا می‌خواندند. اعراب اورادی داشتند که برای بیرون کردن ارواح خبیث به کار می‌بردند و امراضی که به گمان آن‌ها از حلول ارواح خبیثه حاصل شده بود، با اخراج آن‌ها بیمار شفا می‌یافت. معمولاً برای تب‌ها عزایم می‌خواندند و جهت اخراج جن و شیاطین طلسم به کار

می‌بردند. به عنوان مثال اعراب قدیم بر این باور بودند که فردی در موقع ترس همانند الاغ نعره بزند از او رفع شر خواهد شد. دیگر آنکه گمان می‌کردند خون پادشاهان، دیوانگی را رفع می‌کند (Zaidan & Ali Javaher, 1990). طب در دوره جاهلیت دو شاخه داشت: شاخه‌ای که در آن اصل بر داغ گذاشتن بوسیله آتش، برداشتن اندام فاسد، مداوا با نوشیدن عسل و جوشانده برخی گیاهان، پناه بردن و متوسل شدن به طلسم‌ها و تعویذهای پیشگویان و فالگیران بود. شاخه دیگر در درمانگری‌اش به رژیم غذایی و ارائه توصیه‌های برآمده از تجارب توجه داشت. مانند این کلامشان که می‌گفتند: معده خانه بیماری است، و رژیم غذایی سرآمد داروهاست و گوشت مهلک خورنده‌اش است. در میان اعراب دوره جاهلیت گیاهان دارویی که در سرزمین‌های عربی می‌روید و داروهای ساده و نوشیدنی‌های طبیعی نظیر عسل به عنوان داروی اصلی بیماری‌های شکمی کاربرد داشت، در نواحی دیگر اقدام به جراحی‌های کوچک مانند حجامت، داغ گذاشتن، خون گرفتن، قطع عضو می‌کردند. به همین سبب جز آگاهی اندک درباره طب تجربی و داروهای ترکیبی و درمان از طریق بستن زخم و به کارگیری غذاها و گیاهان دارویی سراغ نداریم. آنان جز آنچه حافظه دانشمندان در خود نگاه داشته بود و شاعران در قصاید خود تدوین کرده بودند آگاهی چندانی نسبت به پزشکی نداشتند. طب عربی قبل از اسلام چیزی قومی که از طریق قومی و تعلیم شفاهی که در خلال سال‌ها اندوخته و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده بود. در میان اعراب بدوی وسیله معالجه خواندن اوراد و ادعیه بود که غالباً در پایان آن از آب دهان خواننده‌ی ورد یا دعا به بیمار داده می‌شد. از جمله طبیبان دوره جاهلیت در بین اعراب لقمان و حارث بن کلدیه بود که حارث طبابت را در دانشگاه جندی شاپور یاد گرفت. یکی از شعرا به نام جریر دختر خود ام غیلان را به یک ساحر ابلق نام که آن دختر را به همین کیفیت از باد سرخ رها کرده بود، به زنی داد. (همان) زنان عصر جاهلیت در پزشکی و طبابت نیز تبحر داشتند و به دلیل حضور در جنگ و مداوای مجروحان و توجه به کارهای اطفال به طور وراثتی از علم طب بهره مند بودند

(Tajbakhsh, 2000). زینب طیبیه، معروفترین زن در طبابت و چشم پزشکی بود. وی در این زمینه یکی از دانشمندان روزگار خود به شمار می‌آمد (Ibn Abi Usaybi'ah & Dr. Reza, 1995). شفا دختر عبدالله که معلم خط بود، در پزشکی نیز مهارت داشت (Ibn Manzur, 1993). او به حفصه همسر پیامبر اکرم (ص) روش «رقیه نمله»^۱ را آموخت (Tabarani & Abdul Rahman Muhammad, 2003). علم مامایی و استفاده از روش‌های مطلوب درمان امراض زنان و زایمان نیز از دانش‌های مهم زنان جاهلی بود. سلمی، همسر ابی رافع، از زنانی بود که مامایی می‌دانست و قابله ماریه قبطیه و حضرت خدیجه بود. سواد یا سوده از قابله‌هایی بود که برای حضرت فاطمه زهرا (س) مامایی کرد (Al-Asqalani, 1873). پسران و دختران خردسال به خصوص دختران را، زنان ختنه می‌کردند. هنگام هجرت زنان به مدینه، زنی در میان آنان به چشم می‌خورد که از علم ختنه کردن بهره‌مند بود. پیامبر به او گفت: «ای ام حبیب، کاری که قبلاً انجام می‌دادی، امروز هم انجام می‌دهی؟» گفت: آری مگر اینکه مرا از این کار بازدارد. پیامبر فرمود: حلال است، سپس در این باره چیزهایی نیز به او یاد داد (Tabarani & Abdul Rahman Muhammad, 2003). برخی از پزشکان عرب به معالجه حیوانات می‌پرداختند که امروز این علم دامپزشکی نام دارد (Halabi, 1986).

طب ازدیدگاه دین اسلام

در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) علم طب همسنگ با علم دین مورد توصیه قرار گرفته و پیامبر با توصیه‌های طبی آن‌ها را در نگه داشتن سلامت جسمشان نیز یاری می‌نمودند. علم طبابت وظیفه‌ای شرعی و از واجباتی است که نباید در آن کوتاهی کرد. طبابت پس از فقه از جمله شریف‌ترین علم‌ها محسوب شده و پیامبر اکرم دانش رابه ادیان و ابدان تقسیم و پزشکی و دین را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند که عالم دینی به بیماری روح و پزشک به درمان بیماری جسم می‌پردازد.

^۱ خواندن اوراد و دمیدن در آن بمنظور شفا یافتن و سلامتی کسب کردن است.

(Naji, 1999). شاهد این مدعا کتاب‌های روایی بر جای مانده در این موضوع با عنوان طب النبی، طب الائمه، طب الصادق و طب الرضا است. یکی از آن پزشکان حارث بن کله از مردم طائف بود که در مدرسه جندی شاپور طب را آموخته بود و معاصرا پیامبر اکرم (ص) بود و هرکسی بیمار می‌شد برای معالجه پیامبر او را به نزد وی می‌فرستاد و پیامبر اکرم (ص) به مریض‌ها توصیه می‌کرد که به او مراجعه کنند. (بغدادی، ۱۳۹۷: ۳۴۸/۱۴ و ابن اثیر، بی تا: ۳۴۵/۱) همچنین در عصر پیامبر اکرم (ص) پزشکان دیگری هم بودند که مردم را براساس طب عربی معالجه می‌کردند مانند ابن ابی رمثه تمیمی (Ibn Kathir et al., 2010) و شمر دل طیب که رمثه تیمی از أصحاب پیامبر در جراحی هم متبحر بود و تا بعد از پیامبر هم در قید حیات بود (Al-Asqalani, 1873; Ibn Abi Usaybi'ah & Dr. Reza, 1995). از آن‌ها براساس هوای مکه و مدینه گفته شده و به کارگیری آن‌ها در شهرهای دیگر جایز نیست برخی از آن‌ها را علوم براساس شناختی که از طبع طرف مقابل داشته، گفته است پس نباید از آن موضع تجاوز شود زیرا که امام مقتضای طبع او را بهتر از او می‌دانسته است. برخی از آن‌ها را مخالفان برای زشت جلوه دادن مذهب ما نزد مردم در کتاب‌های ما وارد کرده‌اند و در نقل برخی از آن‌ها هم ناقلان دچار سهو شده‌اند. برخی از روایات به طور کامل حفظ نشده‌اند بلکه ناقص‌اند. آنچه که درباره غسل روایت شده، که آن شفای هر دردی است، صحیح است و معنای آن این است که آن شفای هر دردی است که منشأ آن سردی باشد. درباره درمان بواسیر که با استنجا به آب سرد وارد شده، برای زمانی است که بواسیر از گرمی باشد. آنچه که درباره شفا بخشی بادمجان روایت شده، برای زمان رسیدن خرما و برای کسی است که خرما می‌خورد نه برای هر زمانی. داروهای صحیح از ائمه عبارت‌اند از آیات قرآن و سوره‌ها و دعا‌هایی که با سندهای صحیح وارد شده‌اند (Saduq & Ali Akbar, 1989). ممکن است در میان

این احادیث، روایات ضعیفی باشند و بعضی احادیث هم مربوط به موارد و افراد خاصی در شرایطی صادر شده باشند ولی با توجه به جایگاه علمی و معنوی ائمه نمی‌توان به طور کلی حکم کرد که این احادیث از لحاظ علمی هیچ ارزشی ندارند بلکه ارزش علمی احادیث قطعی الصدور بیش از هر نظریه علمی دیگری است. استدلال ابن خلدون به یک حدیث که صدور آن قطعی نیست بر حجت نبودن احادیث طبی با آیه وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ تعارض دارد. این آیه وحیانی بودن کلام پیامبر راویژه امور اخروی بیان نکرده است اما جدا از این هم بعید است پیامبر حتی در جایگاه یک فرد عادی، بدون علم و به دور از منطق سخن بگوید. در سایه پیشرفت علم، برخی از اسرار این احادیث آشکار شده است پس اگر انبیا درباره امری از امور دین و دنیا اظهارنظر کرده باشند، نمی‌توان با مبانی ناقص علمی آن‌ها را رد کرد. چنان که ابن قیم جوزیه می‌گوید: طب پزشکان در برابر طب پیامبر مانند معالجه‌های پیرزنان نسبت به طب پزشکان است. استادان دقیق پزشکی هم به این مطلب اعتراف کرده اند زیرا منشأ طب آن‌ها قیاس، تجربه، الهام، رؤیا و حدس است و برخی را هم از حیوانات گرفته اند... این مطالب در کنار وحی که بر پیامبر ص نازل می‌شود، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ با توجه به اهمیت احادیثی که از پیامبر روایت شده و قرآن کریم در زمین سلامت و حفظ صحت جسمانی آن‌ها جمع آوری و به طب النبی مرسوم شد. ابن خلدون این نوع طبابت را مخصوص اعراب جاهلی می‌داند اگرچه اعراب از ظهور دین اسلام بهره کافی نبرده است. به سبب شروع فتوحات اسلامی بیشترین اقدامات خلفای نخستین و مسلمانان در راستای گسترش دین اسلام بود و این مساله سبب شد تا پزشکان نتوانند به مسائل علمی بپردازند. جنگ دانش‌های مختلفی جدای از دانش‌های دینی بر محور حدیث و داستان‌های منسوب به رسول (ص) شکل گرفت. داستان تجمیع این احادیث برای تولید علم طبیعی که یکی همین طب بود. از دیگر پزشکان عرب می‌توان به نصر بن حرث بن کلهه است که این اطبا در ایران ورم ویا دیر راهب و معبد کاهن یهود و کلدانی طب را یاد گرفته بودند. نصر

پس از اتمام تحصیلاتش در جندی شاپور در عربستان قبل از بعثت پیامبر به پزشکی پرداخت و تا دوره معاویه در حیات بود (Ibn Juljul, 1996). اثری از وی به نام المحاورات فی الطب بینه و بین نوشیروان باقیمانده است (Sezgin & Faharistgan Publishing, 2001). یک دوره گذشت تا متن‌هایی مانند «کتاب الطب» در صحیح بخاری با بیش از شصت روایت پدید آمد. تعدادی روایت از تجربه‌های روزانه از رسول (ص) و صحابه در باره بیماری هاست. توصیه‌هایی که چارچوب بیان آن‌ها از نظر علم اصول، به هیچ روی قابل استنباط اصل و قاعده و حکم و فتوا نیست، اما عملاً منبعی برای دانش طب در دوره بعد شده است. کتاب الطب در سنن ابن ماجه هم شامل چهارده روایت در چندین باب مختلف است. مجموعه‌ای از احادیث به عنوان «کتاب الطب» پدید می‌آمد که وقتی از آغاز تا پایان آن را می‌نگریم، می‌بینم بر مبنای این باور است که علم طب، یک علم دینی است. در واقع، نوعی طب دینی تولید شده که متکی به روایات است و بیشتر آن‌ها احادیث و از میان آن‌ها شمار زیادی اقوال و افعال صحابه است که به آن‌ها اثر گفته می‌شود. یعنی وقتی روایت از رسول (ص) کم است، از حرف‌ها و سخن صحابه و حتی تابعین بر آن اضافه می‌شود. البته هیچ گاه فقهای دنیای اسلام، فقه طب به این معنا که از روایات درج شده در کتابهای طب، یک رساله عملیه پزشکی در آورند، عرضه نکردند و این حسن کار بود. بخش مهمی از کتاب الطب‌های حدیث، در باره ترقیه و تعویذات است. در روایات ما یکی از شغل‌های یهودی‌ها در مدینه همین بود. این شغل پس از اسلام ادامه یافت و رنگ دینی جدید به خود گرفت. روزی، ابوبکر بر عایشه وارد شد در حالی که مریض بود. زنی یهودی در حال ترقیه او بود. ابوبکر گفت: او را به کتاب الله ترقیه کن (Muhaddith Dehlavi). از شارح موطاء یعنی باجی نویسنده منتقی نقل شده که مقصود ابوبکر، یقیناً تورات بوده است (Muhaddith Dehlavi). با توجه به کمبود اطلاعات طب دارویی در آن دوره، مسلماً حجم اوراد و ترقیه و تعویذات، بیش از طب عملی بوده و طبعاً می‌باید شفای به اوراد را که از یهودیان به

انصار و سپس به قریش رسید، محتوای اصلی مفهوم طب در آن دوره دانست. اما مسلمانان، به جای آنچه یهود می‌خواندند، به تدریج آیات قرآنی را جایگزین کردند. روایت است که زمانی، عقرب، رسول (ص) را گزید. آن حضرت فرمودند: خداوند عقرب را لعنت کند که حتی نمازگزار را رها نمی‌کند. آب و نمک آوردند و به محل گزیدگی مالیدند و همان وقت، سوه کافرون، و معوذتین را خواندند (Tabarani & Abdul Rahman Muhammad, 2003).

این مفهوم، ترکیبی از طب دارویی و دعایی را نشان می‌دهد. البته در باره «الرقی» روایات نهی هم فراوان دارد و در کنار طیره از آن‌ها یاد شده و عمده آن هم این است که «رقی» و «طیره» با توحید و توکل منافات دارد. رقیه با فاتحه الکتاب برای شفای یک رئیس قبیله کافر هم که از طرف مسلمانان بر او خوانده شده، در بخاری نقل شده است. این سنت میان مسلمانان برای جلوگیری از سحر و چشم زخم باقی مانده است. سنت حدیث، یعنی کلام معصوم در شیعه و در میان اهل سنت، صحابه هم افزوده می‌شود. وقتی یک نقل مطرح می‌شود، انواع استفاده از آن بر اساس آن پیش فرض در حوزه‌های مختلف صورت می‌گیرد. استفاده طبیعی و اولیه از آن در حوزه دین است، مثلاً نماز، یا روزه، سپس بحث در باره برخی از قواعد عرفی، و از این فراتر در مواردی مثل همین امور دانشی، در حوزه طب با موارد دیگر. این که پوشش دینی در قسمت اخیر هم وجود دارد، به این دلیل است که اولاً در همان چارچوب استناد به قول معصوم است، و ثانیاً ناشی از نوعی سرایت روش‌های جاری در فقه به حوزه‌های عرفی و سپس دانشی و جز آن. نوعی روش اجتهادی از احادیث صلات و زکات، در اینجا هم پیاده می‌شود و به همان شکل و البته به صورت ساده تر، سعی می‌شود تا دانشی شکل گیرد. این حدیث در کتاب الطب ابن ماجه آمده است: سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ السَّاعِدِيُّ، قَالَ: جُرِحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَكُسِرَتْ رِجْلُهُ، وَهَشِمَتْ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ، فَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَغْسِلُ الدَّمَ عَنْهُ، وَعَلَى يَسْكَبُ عَلَيْهِ الْمَاءَ بِالْمِجَنِّ، فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ أَنَّ الْمَاءَ لَا يَزِيدُ الدَّمَ إِلَّا كَثْرَةً، أَخَذَتْ قِطْعَةً حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهَا، حَتَّى إِذَا صَارَ رَمَادًا، أَلَزَمَتْهُ الْجُرْحَ فَاسْتَمْسَكَ الدَّمَ.

این روایت اشاره به جنگ احد دارد که دندان رسول خدا (ص) شکست و کلاه خود بر سر او شکست، علی(ع) آب می‌ریخت و فاطمه می‌شست وقتی دید خون بند نمی‌آید، حصیری را آتش زده خاکستر را جای زخم ریخت تا خون بند آید. تبدیل شدن این به یک دانش طبی روندی است که این قبیل احادیث داشته اند. آثار طب النبوی سرشار از این موارد است. در قرآن کریم آمده: عِلْمُ الْإِنْسَانِ مَا لَمْ يَعْلَمْ، طب، از جمله علمی است که خداوند به انسان آموخته است و ربطی به باور اهل حدیث هم ندارد، اما از زبان او معنایش همین است که علوم و در اینجا علم طب هم نبوی و الهی است. از ابوعبدالرحمن سلمی نقل شده است که او غلامش را با سوزندان محل زخم درمان کرد. چهار روایت پس از آن به این مضمون است که خداوند برای هر بیماری، دوايي نیز داده است. «ان الذي انزل الداء أنزل الدواء». (Tabari & Abolqasem, 1996).

طب اسلامی

طب اسلامی رامتکب فکری و نظام اندیشه‌ای می‌دانند. به طور مثال طب اسلامی را مجموعه تفکرات دارای بورد بهداشتی و درمانی برگرفته از قرآن و احادیث و سیره انبیا، استنباط از قانونمندی‌های حاکم بر نظام طبیعت، تبلور تفکر حکما و دانشمندان در طول تاریخ و الهام و اشراق تعریف کرده است. چارچوب نظام طب اسلامی را آیات و روایات مرتبط با پزشکی بوده و دستاوردهای گذشته بشر و نیز آخرین دستاوردهای امروز و فردای دانش پیشرو رابه شرط به گزینی و هماهنگ سازی با ساختار اندیشه مدون نظام طب اسلامی، جزء طب اسلامی می‌دانند. طب اسلامی را نظامی اندیشمند می‌داند که از آموزه‌های اسلامی رهنمود می‌گیرد و پیشرفته ترین اطلاعات امروز و فردای بشر را دربر دارد (Saduq & Ali Akbar, 1989). اسلام مبنای کلی طب را بیان نموده و در مواردی نیز به حسب اقتضای شرایط، افراد به پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) مراجعه نموده و توصیه‌هایی دریافت کردند. مبنای کلی اسلام در طب مهم تر از توصیه‌های طبی بوده و اصول طب اسلامی شامل تأکید بر این که خداوند شفادهنده اصلی است، به رسمیت شناخته شدن طب و طبیب

در اسلام، تأکید بر بهداشت و پیشگیری و تأکید بر معنوی و مادی بودن درمان بیماری. تأکید بر جایگاه اصیل مکتب طب اسلامی، جامعیت طب اسلامی و تمیز آن از طب سنتی، اخلاق و تاریخ پزشکی، توجه به آیات و روایات طبی به عنوان یکی از منابع مهم طب اسلامی و تأکید بر عدم مغایرت بهره گیری از عقل و دانش بشری با طب اسلامی، از نکات مورد توافق در دیدگاههای مختلف مکتب طبی اسلام است (Ibn Abi Usaybi'ah & Dr. Reza, 1995).

طب سنتی درین اعراب

سوزندان محل زخم، از رسوم رایج عرب بوده است. این تجربه‌های بدوی، بخشی از دانش طبی عرب در دوره تمدن اسلامی و در واقع، بخشی از مفهوم طب است. روایت شده که مردی از انصار بیمار و پیامبر (ص) پزشکانی را که در مدینه بودند خواستند. آن‌ها گفتند: ای رسول خدا! «إنما كنا نعالج و نحتال فی الجاهلیة فلما جاء الاسلام فما هو الا التوکل» ما قبل از اسلام مردمان را معالجه می‌کردیم. از وقتی اسلام آمد، توکل تنها راه است. حضرت فرمود: عالجاه فإن الذی أنزل الداء أنزل الدواء، او را معالجه کنید. آن کس که بیماری را فرستاد دارویش را هم فرستاده است. روایت شده زمانی اُبی بن کعب مریض و رسول (ص) طبیبی برای او فرستاد. نگرش پیامبر به استفاده از طبیب و نه رها کردن بیماری و توکل بر خدا برای معالجه است. این نگرش می‌تواند تقویت کننده جایگاه طبیب و در واقع طب درمانی باشد (Qifti & Bahman, 1968). وقتی پیامبر چنین کرده، یعنی از آنان خواسته است که تنها به توکل تکیه نکرده و طبابت کنند. مجاهد از سعد وقاص روایت کرده که پیامبر اکرم دست میان دو سینه من گذاشت به طوری که سردی دست او را حس کردم. آن گاه حضرت فرمودند: حارث بن کله را بخواید «فانه رجل یتطبّب» که مردی طبیب است. ابورمته تیمی از اصحاب پیامبر روایت شده وقتی بچه بودم همراه پدرم نزد رسول (ص) رفتیم در انتهای خانه ایشان کسی نشسته بود که «بلّمته ردغ من حناء» پدرم گفت: من طبیب هستم این شخص را به من نشان دهید تا او را خوب کنم. حضرت

فرمود: «لست بطیب و لکنک رفیق. طیبها الذی وضعها» (Ibn Abi Usaybi'ah & Dr. Reza, 1995). درحکایتی آمده است از مردی ضماد نام یمنی که در زمان اول بعثت به مکه آمد، کافران به او گفتند محمد (ص) مجنون شده و او که کار طبابت می‌کرد گفت شاید من او را درمان کنم. وقتی حضرت را دید، او را به توحید دعوت کرد و وی مسلمان شد. زنان هم کار طبابت به ویژه در زمان جنگ می‌کردند و اباحه مداواة النساء حدیث ام عطیه انصاری در این زمینه است که در جنگ‌های صدر اسلام شرکت و کار مداوای مجروحان را انجام می‌داد. روایت شده کسی نزد رسول (ص) آمده و سوال کرد که «أنتداوی»؟ حضرت فرمود: «داووا» خداوند برای هر بیماری جز مرگ درمانی قرار داده است. ابن عباس از پیامبر سوال کرد که آیا درمان کردن با قدر سازگار است؟ پیامبر فرمود: هو ینفع من شاء بما شاء. مداوا به چیزی که حرام است ممنوع است. روایتی از شناخت عایشه نسبت به ادویه یاد شده و این که که عروه به خاله اش عایشه گفت که از کجا طبابت را فرا گرفته و او گفت وقتی رسول (ص) پا به سن گذاشته و مریض می‌شد و وفود می‌آمدند، من این کار را انجام می‌دادم و از آنجا به این بصیرت رسیدم. روایت دیگری هم شده که عنوان طبیب برای خدا باشد و عنوان رفیق به جای آن برای طبیبان ما چرا که به کار بردن لفظ طبیب کراهت دارد. کسی گوید با پدرش نزد پیامبر آمده و حضرت فرمودند تو طبیب نیستی بلکه رفیق هستی. در باب لزوم شناخت داروها، این نقل را از پیامبر اکرم (ص) آورده که سلیمان هر وقت گیاهی می‌دید اگر به کار دارو می‌آمد می‌نوشت: إن کانت لدواء کتبت. (همان). از عایشه روایت شده که پیامبر فرمود بدن سیصد وشصت مفصل دارد و ابهریره هم گفته است که برای هر کدام باید صدقه داد. گویی دانش تشریح هم باید از نوعی حدیث اقتباس شود. روایتی از پیامبر اکرم با وفدی از عبدالقیس نقل شده که از حرمت مسکرات یاد کرده و این که شماها می‌نشینید و می‌خورید تا آن که عروق شما برافروخته شده، آنگاه به مفاخره مشغول شده، یکباره شخص برخواسته ابن عم خود را با شمشیر می‌زند و او شل می‌شود (Sezgin & Faharistgan).

(Publishing, 2001). عروق به رگ‌ها هم گفته شده و در موردی خاص، آن را اکحل یا ابجل هم نامیده اند. روایتی دیگر گوید که پیامبر یک بار سعد یا اسعد را در بخش اکحل او، کئی کرد. یعنی رگ را سوزاند تا خون بند بیاید. این رگ یا عرق را در پشت آدمی، ابهر می‌نامند، چنان که در گردن، ورید می‌نامند، آنچه که در حدیث رسول (ص) که هیچ چیزی نمی‌تواند نماز را قطع کند و هو اقرب الیکم من حبل الوريد. همان رگ را «ودج» و جمع آن اوداج هم می‌نامند. غضب، سرخی آتشی است که در دل آدمی روشن می‌شود. آیا نمی‌بینید که چشمان آدم غضبناک، سرخ می‌شود و اوداج او، نفخ پیدا می‌کند... در پزشکی رایج یونانی، براساس آموزه‌هایی که وجود داشته، مسیر بحث از نظر تشریح بدن، کیفیت طبایع و آثار و علائم، مشخص است. اما در روایتی، نکته خاصی عنوان می‌شود و به رغم این که برخلاف طب یونانی است می‌توان به ارتباط قلب با دیگر جوارح مثال زد. (همان) در حدیثی از ابوذر آمده است: اگر کسی قلبش را برای ایمان خالص گرداند، قلبش را سالم و زبانش را صادق و نفسش را مطمئن و خلقتش را مستقیم، گوشش را شنوا، چشمش را بینا، او رستگار خواهد بود. در اینجا نوعی سلامت قلبی با سلامت چشم و گوش و سایر جوارح رقم خورده و بدین ترتیب اساس بحث در عنوانی طرح می‌شود که مولف با تعبیر «باب منزله سائر الجوارح من القلب» از آن یاد کرده است. چشم و گوش ارتباط مستقیمی با قلب دارند. نقلی هم در ادامه از ابوهریره بدون انتساب به رسول (ص) دارد که «القلب ملک و له جنود». قلب پادشاه است و سپاهیان دارد. اگر پادشاه صالح باشد، لشکریان هم صالح خواهند شد (Tajbakhsh, 2002). دینوری از یک حدیث اخلاقی هم برای تشریح بدن نمی‌گذرد چون مجبور است از حدیث برای هر آنچه صورت طبی و معرفت طبی دارد استفاده کند. (دینوری، ۲۹) دست کم دو روایت دیگر هم در باره قلب و اهمیت و ارتباط آن با سایر اجزاء بدن آمده و از جمله روایتی از سلمان که رابطه قلب و جسد رابطه کور و زمین گیر است، زمین گیر به کور می‌گوید من را بر دوش گیر او را بر دوش می‌گیرد. چیزی می‌خورد و به او هم چیزی می‌دهد. آن‌ها

شریک یکدیگر هستند. از یک سو طب معنایی و روانی و اخلاقی است که قلب در آن نقش محوری دارد و از سوی دیگر، جدا شدن از طب مادی است که علت شناسی بیماری را کنار می‌نهد. این معنا از طب، در فرهنگ اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد. از نظر شکل دادن به مکتب طبی، عمده نتیجه آن فاصله گرفتن با مکتب جالینوسی و علت شناسی مادی در امر درمان است که خود آثار منفی در امر تعلیم طب دارد. اصل بحث تدبیر الصحه از مباحث پزشکی مکتب یونانی است که اینجا از نظر دینوری باید با حدیث جبران شود. تاکید بر روزه گیری با تعبیر «صوموا تصحوا» یک نمونه است. از تاثیر نماز شب بر صحت یاد شده است: «القیام باللیل للصلاة مصحّة». در نقلی از نماز شب به عنوان چیزی که درد را از جسم دور می‌کند یاد شده است: «مطرده للداء عن الجسد» درست همان طور که سبب قربت به خداوند و از بین بردن گناهان می‌شود. «سافروا تصحوا». این که آیا این جملات، نص حدیث است یا بیانی از باورهای رایج و تجربه‌های معمول که به نوعی به رسول (ص) منسوب شده یا رسول (ص) آن‌ها را نه به اعتبار وحی، بلکه به قول قاضی نعمان به صورت تجربی بیان کرده، در این نکته که به تدریج به عنوان جزء مکمل طب اسلامی درآمده، تاثیر خاصی ندارد. در نقل‌های دیگری از رسول (ص) امام علی (ع) و دیگران، در امر تدبیر صحت، به پرخوری تاکید شده است. «Ibn Abi Usaybi'ah & Dr. Reza, 1995» اما در نقلی دیگر، منسوب به رسول (ص) گفته شده است که ظرف دل، باید سه بخش باشد. بخشی برای طعام، بخشی مایعات، و بخشی برای باد. نباید با پرخوری، بخش‌های دیگر را پر کرد که سلامت به خطر می‌افتد. عنوان جالب دیگری که نویسنده آورده «نفی الهموم مصحّة للجسم» و آن هم بر اساس روایتی و خبری است این است که «عن علی، قال: قال رسول الله: من کثر همه کثر سمّ بدنه و تعدیل الغذاء مصحّة للجسم» است. این نقل، روی رابطه روان و تن تاکید دارد و آن را به عنوان بخشی از مفهوم طب در آن روزگار می‌شناساند. وی در جای دیگری هم بر اساس روایتی از رسول مدخلی با عنوان «کثرة الهموم تولد الامراض» را آورده است. بلافاصله پس از آن از راه حل

دفع هموم و احزان سخن گفته و گفتن لاحول و لاقوة الا بالله... را چاره آن دانسته است. در آنجا از این هم با روایتی یاد شده که یاد کردن فراوان از مرگ، به بدن آسیب می‌زند و این که اگر حیوانات مثل آدمی از مرگ خبر داشتند هرگز نمی‌توانستند آن قدر بخورند که چاق و گوشتی شوند! نمونه دیگری از این روال، این است که اگر چشم به سبزه بنگرد، یا آب جاری، یا صورت نیکو، در سلامت بدن موثر است. «باب اختیار المجالس التي تنفس فيه الابصار». جایی که چشم لذت ببرد، در تدبیر صحت مهم است. البته شارح روایت، آن را صرفا برای تقویت قدرت بصیرت دانسته نه آن که مقصودش جنبه روحی و روانی آن باشد. «یزید فی البصر». در باره رابطه نظافت و بیماری هم یک نقل آمده و آن این است که اگر کسی شب بخوابد و آثار غذا خوردن بر دستش باشد و مشکلی برای او پیش آید، تنها خود را ملامت کند. نویسنده دقیقا روی «تنظیف» تکیه کرده و آن را در عنوان آورده است. این قبیل موضوعات در آثار پزشکی بوده و ما حتی بابی تحت عنوان تاثیر ورزش و ریاضه در امر صحت در کتاب کامل الصناعه الطیبه داریم. مهم آن است که دینوری می‌کوشد پشتوانه آن مطالب را با علم حدیث توضیح دهد. پرهیز از سرما به عنوان اصل بیماری هاست. «اصل کل داء من البردة». رابطه «وقت» و «بیماری» که آن هم در برخی از روایات منسوب به رسول (ص) و در لابلای آن از اطباء هم نقلی آورده شده، ما را به فضای رابطه بیماری‌ها با آسمان و وضع نجومی می‌برد که یک وجه آن زمان است. بحث وقت می‌توانست به معنای فصول باشد، و این که زمستان یا تابستان یا فرضا در غرب ستاره ثریا بودن یا شرق آن، ما را با ارتباط وقت و مکان برای توجه به صحت و بیماری آشنا می‌کند. در دوره‌های بعد، این توجه وجود داشت که برخی از بیماری‌ها در برخی از فصول سال دیده می‌شود. یا مکان‌های خاصی در اوقات خاصی، داری شرایط ویژه‌ای برای بیماری است. اما این که وضع نجوم یعنی نسبت ستارگان چنان که بعدها گفته می‌شد در اوضاع زمین تاثیر داشته باشد، به نظر می‌رسد در میان عرب جاهلی و صدر اسلام مطرح نبوده و بعدها با تاثیر گرفتن از مکتب نجومی یونانی در

میان مسلمانان رواج یافته است. این باور وجود داشت که ثریا که به نظر بسیاری مقصود قرآن از نجم، هم آن است، در وقت سقوط یا برآمدنش، سبب آمدن بیماری و بالا رفتن صحت بوده است. (ابن قفطی، ۱۳۷: ۲۱۴) در واقع باور این بوده که در دوره غیبت او که ستاره‌ای بنام و شناخته شده بوده، بیماری‌ها فراوان می‌شده است. بنابراین روایت منسوب به پیامبر اکرم اذا طلع النجم ارتفعت العاهة، وقتی نجم یا همان ثریا طلوع کند، همه آفات از روی زمین برداشته می‌شود، مرتبط با همین باور است. شواهد کافی دیگری در این باره در تاج العروس ذیل ماده غسق آمده است. به هر روی، ارتباط دادن آن به طب، ریشه در یک نگاه عربی پیش از اسلام دارد و ارتباطی با تاثیر نجوم و افلاک به معنای یونانی یا احیانا هندی و ایرانی آن ندارد، بلکه به نوعی ارتباط به فصول سال دارد. از قول یکی از اطباء نقل شده که اگر شما در باره وقت غیبت ثریا به من تضمین دهید، من باقی سال را در باره نبودن بیماری‌ها تضمین می‌دهم. عمر گفته است: زیر خورشید برای مدت طولانی نمایند که رنگ شما تغییر کرده و پوست شما قبض می‌شود و لباستان از بین می‌رود و دردهای پنهان می‌آورد. فقها، هیچ گاه امر و نهی واجب و حرامی را در حوزه طب نیاورده و آن‌ها را با احکام فقهی اطعمه و اشربه خلط نکرده اند. این کاری آگاهانه بوده و آنان غالبا توجه داشته‌اند که اینها جنبه دینی جدی ندارد (Mohaqqiq, 1998).

بازتاب طب ایرانی و یونانی در طب اعراب

در اواسط حکومت ساسانیان دانشگاه و بیمارستان معروف گندی شاپور توسط انوشیروان به جهانیان شناسانده شد و این کانون علمی با پشتیبانی پادشاهان ساسانی مبدل به کانون بزرگ علمی و از جمله پزشکی گردید. این مرکز پزشکی محلی برای تجمع سنت‌های پزشکی یونانی، ایرانی و هندی شد و با درآمیختن این سنت‌ها، مکتب جدیدی پدید آمد که به شهادت غالب دانشمندان اسلامی بر طب یونانی هم از برخی جهات برتری داشت. کتب پزشکی که در اوایل دوره‌ی اسلامی به عربی ترجمه گردید و مورد استفاده‌ی دانش پژوهان عربی واقع شد، از دو حوزه‌ی ایرانی و یونانی خارج نبود که

البته در این بین علم پزشکی یونان یعنی آنچه از میراث طبی یونانیان به دست اسلامیان رسید بیشتر جنبه‌ی نظری داشته و جنبه‌های علمی آن اندک و ناچیز و از ترقی و تکامل بی‌بهره بود (Ibn Majah, 2020) و اینان نیز از دو دسته کتب و رسائلی که از آثار استادان و پزشکان نامور یونان برجای مانده بود، تجاوز نمی‌کردند. این کتب نیز اکثراً توسط ایرانیان به ویژه دانش آموختگان جندی شاپور به عربی ترجمه و در خدمت جهان اسلام قرار گرفت. این ترجمه‌ها گاهی صرف ترجمه بود، یعنی آنچه را که مؤلف یونانی به زبان یونانی گفته و نوشته بود، مترجمان به همان نحو به زبان اسلامی برگردانیده‌اند و گاهی «نقل» بوده است، یعنی مطالب مؤلف را مترجم در قالب زبان اسلامی نقل می‌کرده است. . . این ترجمه‌ها یا نقل‌ها گاهی مع الواسطه از زبان دیگر مثلاً سریانی و یا پهلوی به عربی ترجمه می‌شد و گاهی بلاواسطه از اصل زبان یونانی به عربی برگردانیده شده است. بهره‌مندی اعراب مسلمان از علم طبابت به حضور چند پزشک در عربستان محدود نمانده و پیشروی اعراب به سوی سرزمین‌های ایران و روم آن‌ها را با دانش آموختگان بسیاری در حوزه پزشکی مربوط و از علوم و فنون ایشان بهره‌مند ساخت. آنچه باعث شکل‌گیری پایه طبابت در بین اعراب گشته و سبب بنیان فوننی در زمینه پزشکی گردید که بعدها نام طب اسلامی را از آن خویش نمود برخورد اعراب با دانش و علم ایرانیان و رومیان و بهره‌مندی از میراث این تمدن‌ها در حوزه‌ی طب و طبابت بود. به جز طب النبی و تعلیمات و دستورهای امامان معصوم، طب اسلامی از سه منبع مهم دنیای پیش از اسلام و مقارن ظهور اسلام برخوردار بوده است که عبارتند از: طب یونانی، طب ایرانی، طب هندی (Najmabadi, 1996) و در این میان سهم اهل ذمه بیش از دیگران بود، به گونه‌ای که مقدسی در وصف ولایت شام، به تقسیم بندی مشاغل ذمیان شام می‌پردازد و طبق گزارش او اغلب پزشکان و کاتبان را نصارا تشکیل می‌دادند و یهودیان مشاغل رنگرزی، دباغی، دلالی و صراف‌ی را به خود اختصاص داده بودند. زرتشتیان نیز در اداره امور، خلفا و والیان‌شان را یاری می‌کردند (Muhammad ibn

Ismail) دیوان خراسان تا زمان حکومت نصر بن سیار به زبان فارسی نوشته می‌شد به همین دلیل، امور اداری خراسان به دست کاتبان زرتشتی اداره می‌شد. تا اینکه در زمان عبدالملک وی دستور داد تا دیوان‌ها به عربی نوشته شوند.

طبابت در دوره بنی امیه

در دوره بنی امیه به سبب نزدیکی دمشق به روم از مسیحیان در دربار بیشتر استفاده می‌شد و ایرانیان نقش کمتری در این دوره برعهده داشتند. ابن اُثال مسیحی از اطباء معروف دمشق بود که چون معاویه بن ابی سفیان حکومت یافت، طبیب مخصوص وی گشته و همنشین صمیمی او شد. ابن اُثال اطلاعاتی در زمینه داروها و خواص آن‌ها داشت و داروهای سمی را می‌شناخت. معاویه علاوه بر بهره‌گیری از علم پزشکی مشارالیه به علت اطلاعات جامع ابن اُثال در باب سموم او را به خود بسیار نزدیک کرده بود و عده زیادی از بزرگان و امرا و مسلمانان با زهر معاویه کشته شدند. (Ibn Abi Usaybi'ah & Dr. Reza, 1995). در آخرین مأموریتش که قتل عبدالرحمن بن خالد بن ولید بود، معاویه به وی وعده خراج حمص را داده بود، که با وجود موفقیت در این مأموریت نتوانست جلوی تقدیرش را بگیرد و در نهایت به دست پسر عبدالرحمن یعنی خالد به قصاص خون پدرش به قتل رسید. (طبری، ۲۷۹۴) معاویه طبیبان دیگری را نیز در نزد خود داشت که از دانش آن‌ها برای اهدافش استفاده و به جای اینکه آن‌ها را موظف به تربیت طبیبانی گرداند، تنها برای استفاده شخصی خود بهره می‌برد. صرف نظر از دین، آن‌ها را به خود بسیار نزدیک گردانده و بدیشان اعتماد کامل می‌نمود. در زمره این پزشکان، ابوالحکم طبیب می‌باشد که دین نصاری داشته و به انواع معالجات و داروها آگاه و عالم و صاحب اعمال و کارهای بزرگی در طب بود. معاویه به او به سبب ترکیب داروهایی که در اغراض شخصی به کار می‌برد اعتماد کامل داشت (Ibn Abi Usaybi'ah & Dr. Reza, 1995). هنگامی که معاویه به سال ۵۰ ه. ق پسر خود یزید را امیر حاج کرد ابوالحکم را با وی به مکه فرستاد. وی اول کس

است که کتاب الحمیات را از یونانی به عربی ترجمه کرد. فرزند او حکم طبیب، عبدالصمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود و نیره وی عیسی بن الحکم نیز طبیبی مشهور است. وی در زمینه داروسازی و داروشناسی مهارت داشت و معاویه در کار تهیه داروها برای مصرف شخصی به او اعتماد کامل داشت (Sezgin & Faharistgan Publishing, 2001).

این پزشکان سرزمین عربستان نه تنها به تعلیم شاگردانی اقدام نمودند بلکه برخی از آنان علوم خود را در حوزه پزشکی به پای اهداف منفعت طلبانه برخی سودجویان ریختند و حتی برخی از آنها که شمارشان به پنج تن نیز نمی‌رسید توسط کسانی که به دلیل سوءاستفاده آنها در امور پزشکی نزدیکان خود را از دست داده بودند، به قتل رسیدند. ابن اثال از جمله طبیبانی بود که توسط برادرزاده‌ی خالد بن مهاجر بن خالد بن ولید که توسط معاویه و از جهت سم‌های ابن اثال مسموم شده بود، کشته شد (Ibn Abi Usaybi'ah & Dr. Reza, 1995). از اطبای عصر اموی می‌توان به اهرن القس (اهرون) الاسکندری بود که اسقف اسکندریه و معاصر با حکومت عمرو عاص در مصر بوده و در زمره پزشکان معروفی بوده و کناشی در طب به زبان سریانی نگارش شده که حاوی سی مقاله است که از وی به یادگار مانده است (Ibn al-Abri & Abdol Mohammad, 1998). یکی دیگر از پزشکان دربار معاویه، ابوالحسن عیسی بن حکم بود، که به مقام پزشک مخصوص معاویه رسید، از او هیچ اطلاعی در دست نیست، جز اینکه کناش وی درباره «منافع الحیوان» مورد استفاده رازی در الحاوی بوده است (Ibn al-Abri & Abdol Mohammad, 1998). دیگر از پزشکان دستگاه اموی تنودوسیوس یا تیادوروس، طبیب خاص حجاج بن یوسف ثقفی است. او علی الظاهر یونانی بود و بسیار مورد احترام و اکرام حجاج قرار داشت، از چهار کتابی که به وی نسبت می‌دهند، هیچ یک باقی نمانده است. (براون، ۱۳۶۴: ۶۴) پزشک دیگری که به امویان بیش از همه به حجاج بن یوسف خدمت نمود، تیاذق است. (قفطی، ۱۳۷۱: ۱۴۷ و ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۴۷) ابن ابی اصیبعه او را

طیبی فاضل و از نوادر زمان شمرده است (Ibn Abi Usaybi'ah, 1995 & Dr. Reza). آثاری از او نام برده شده که عبارتند از: الکناش، قصیده فی حفظ الصحه. کتاب ابدال الادویه و کیفیه دقها و ایقاعها و اذابتها و شی من تفسیر اسماء الادویه. الفصول فی الطب می‌باشد (Sezgin & Faharistgan Publishing, 2001).

با وجود اینکه خلفای اموی اکثراً دانش پزشکی اطرافیان خود را برای استفاده شخصی خویش و نه برای گسترش این دانش در بین مردمان سرزمین اسلامی می‌خواستند و از آن سود می‌بردند، اما در این میان افرادی نیز بودند که رفتاری دیگر داشتند. به گفته ابن ندیم در بین خلفا و امرای اموی دو تن به علت علاقه و پایبندی به علم و دین استثنا شده‌اند نخست خالد بن یزید بن معاویه است که مدتی حاکم مصر بود. او به علم نجوم علاقه مند بود و برخی از کتب و وسایل نجومی را گرد آورده بود. ترجمه‌ی اولین کتاب‌ها در زمینه‌ی نجوم و طب به عربی به فرمان او صورت پذیرفت. ابن ندیم می‌افزاید که خالد بن یزید به سبب توجه به علوم به «حکیم آل مروان» ملقب شد (Naji, 1999). علاقه خالد بن یزید به علم طب و نجوم او را بر آن داشت تا به مریانوس نصرانی فرمان دهد تا کتاب‌هایی از زبان یونانی در زمینه‌های کیمیا و نجوم به زبان عربی ترجمه کند و گویا این نخستین ترجمه در جهان اسلام بوده است (Ibn al-Nadim & Mohammad Reza, 1987). عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی اموی نیز از دیگر خلفایی است که در منابع فرمان ترجمه کتبی در طب عربی را به وی نسبت داده‌اند (Qifti & Bahman, 1968). در ابتدا عمل‌های جراحی به طور ساده صورت می‌گرفت چنانکه اشاره‌هایی به انجام جراحی در زمان حضرت رسول نیز شده است (Mohaqqiq, 1998). اما مسلمین توانستند گام‌های وسیعی را در این زمینه برداشته و حتی بر یونان نیز پیشی گیرند. پزشکان روش علمی که به کار بردند تا حدودی مانند روش کنونی ماست. هنوز بسیاری از داروهای آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد (Saduq & Ali Akbar, 1989) در پزشکی اسلامی عمل جراحی با عباراتی چون ید وحید و کلماتی چون علاج الحدید والاعمال بالحدید و

عمل الید همراه است، که همان جراحی امروز است. به پزشکی که به این فن آگاهی داشته باشد، جراح یا جراح‌چی و یا دستکار می‌گفتند (Mohaqqiq, 2009).

نتیجه‌گیری

در دوره بنی‌امیه ۴۰-۱۳۲ق به سبب تعصب نژادی عرب و تحقیر دیگر مردم بیشتر ارکان حکومت به دست اعراب اداره می‌شد. در این بین به دلیل نزدیکی پایتخت خلفا به روم مسیحیان در دربار خلافت نقش و پست‌هایی بر عهده داشتند. بیشترین توجه اعراب به فتوحات و گسترش دین اسلام و قرآن کریم بود و توجه به سایر علوم ازدیدگاه آن‌ها حرام محسوب می‌شد. اما علم پزشکی با توجه به نیازمندی مردم از این لحاظ استثنا بود. تاکید و سفارش پیامبر به اهمیت سلامتی و صحت جسم و وجود اشخاصی که به کار طبابت می‌پرداختند بیانگر

its practical necessity and religious endorsement. Islam not only acknowledged medicine but elevated it to a sacred status parallel to religious knowledge, promoting it as a divine trust entrusted to humankind (Naji, 1999). This reorientation created a fertile ground for the institutionalization and rationalization of medicine within the Islamic world.

With the integration of Greek, Indian, and Persian medical knowledge through translations and scholarly exchanges, Islamic medicine began to flourish. A pivotal institution in this intellectual movement was the Academy of Gundishapur in Persia, where Nestorian Christian, Syriac, and other scholars synthesized Hellenistic medicine with Sassanid and Indian traditions. This cross-cultural hub served as the first real medical school of the Muslim world, and graduates like Hārith ibn Kalda played vital roles in transmitting its teachings to Arabia (Ibn Juljul, 1996; Najmabadi, 1996). These interactions not only expanded the theoretical base of Islamic medicine but also influenced practical developments in diagnosis, treatment, and pharmacology. As Islam expanded through military conquest and diplomatic integration, Muslims encountered various

اهمیت و توجه به علم پزشکی در بین اعراب می‌باشد. در دوره خلفای بنی‌امیه مسیحیانی که در دربار خلافت به شغل پزشکی پرداخته و کتاب‌هایی هم در این زمینه به زبان عربی ترجمه می‌کردند که می‌توان به ماسرجیس و ماسرجویه اشاره نمود که کتاب‌های الاطعمه و منافع‌ها و مضارها و قوی العقاقیر منافع‌ها و مضارها را ماسرجیس از زبان سریانی به عربی ترجمه کرده است. ماسرجویه از طبیبان یهودی سریانی زبان کتاب اهرن را به عربی ترجمه و رساله‌هایی هم در زمینه دارو شناسی داشت.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The development of medicine in early Islamic civilization is deeply intertwined with both cultural inheritance and religious transformation. Prior to the advent of Islam, Arabs had rudimentary knowledge of medicine largely passed down orally and deeply rooted in tribal practices and superstition. Healing methods combined herbal remedies with magical incantations, and disease was often attributed to evil spirits or demonic possession. Treatment included charms, talismans, ritualistic incantations, and sacrificial offerings to deities or through practices such as cupping and cauterization. Women also played important roles as practitioners, particularly in obstetrics and emergency care during wars, exemplified by figures such as Zaynab the ophthalmologist and Salma the midwife (Al-Asqalani, 1873; Ibn Abi Usaybi'ah & Dr. Reza, 1995; Tajbakhsh, 2000). The arrival of Islam, however, marked a significant paradigm shift. The Prophet Muhammad's teachings emphasized health and hygiene, and his sayings and practices laid the foundation for what later became known as "Prophetic Medicine" (tibb al-nabī). Despite early Arab skepticism toward intellectual pursuits, medicine was exempted due to

sophisticated traditions, which they eagerly absorbed, translated, and synthesized. The works of Galen and Hippocrates were translated—often through intermediary languages such as Syriac or Pahlavi—into Arabic, a process spearheaded by Christian physicians like Masarjis and Masarjuyah who served Umayyad caliphs. Thus, early Islamic medicine was not born in a vacuum but arose from a rich confluence of external wisdom and internal theological endorsement (Ibn al-Nadim & Mohammad Reza, 1987; Muhammad ibn Ismail).

Despite the religious conservatism of the Umayyad period (661–750 CE), significant advancements in medicine were achieved, particularly through Christian physicians in the court of Damascus. Prominent among them was Ibn Uthal, the personal physician of Mu'āwiyah I, whose expertise in toxicology granted him not only professional prominence but also political involvement, albeit with a tragic end (Ibn Abi Usaybi'ah & Dr. Reza, 1995). Physicians such as Abu al-Ḥakam and Theodosius served key Umayyad figures, translating medical texts and practicing with advanced pharmacological knowledge. However, medical training was often exclusive and not widely disseminated among the population. Physicians were sometimes killed due to suspicions of malpractice or politically motivated assassinations, highlighting the volatility of their professional positions. On the other hand, exceptions such as Khālīd ibn Yazīd, dubbed the “sage of the Marwanids,” promoted translation movements in alchemy and medicine, initiating the Arabization of science (Naji, 1999; Sezgin & Faharistgan Publishing, 2001). Furthermore, Caliph 'Umar ibn 'Abd al-'Azīz is credited with supporting the institutionalization of medicine, signaling a departure from purely pragmatic utilization of medical expertise to broader societal application. During this period, translations of Hellenistic medical texts, such as those by Ahrun al-Qass of Alexandria, laid the groundwork for Islamic medical literature that would flourish in the Abbasid period.

The conceptual foundations of Islamic medicine were framed through both religious and rational lenses. Islam's holistic perspective emphasized the integration of body, mind, and soul, distinguishing it from the materialist tendencies of Greek medicine. For example, the Qur'ān and ḥadīth literature elevated concepts of hygiene, dietary regulation, mental health, and spiritual well-being as vital components of health maintenance. This is evident in Prophetic instructions on moderate eating, hygiene, prayer, fasting, and even emotional regulation—sayings such as “fast and you will be healthy” or “a glutton fills three parts of his stomach: food, drink, and air” exemplify the emphasis on lifestyle medicine (Saduq & Ali Akbar, 1989; Tajbakhsh, 2002). The practice of rukyah (spiritual healing through Qur'ānic recitation) coexisted with practical treatments like herbal medicine, cauterization, and cupping. Although the Prophet advised reliance on divine will, he also encouraged seeking medical treatment, stating that “for every disease, there is a cure.” This dual emphasis on spiritual and material healing fostered the development of a distinctly Islamic medical epistemology. Moreover, the hadiths of the Prophet and the Imams of Shi'a Islam were compiled into treatises such as *Ṭibb al-Nabī*, *Ṭibb al-Ṣādiq*, and *Ṭibb al-Riḍā*, creating a corpus of religiously sanctioned medical knowledge that merged empirical observation with divine inspiration (Ibn Abi Usaybi'ah & Dr. Reza, 1995; Saduq & Ali Akbar, 1989).

Within the discourse of Islamic medicine, there also emerged a distinction between traditional medicine and what came to be defined as “Islamic medicine.” The latter is viewed by its proponents as a comprehensive system derived from Qur'ānic principles, prophetic practices, and rational inquiry, encompassing everything from hygiene to surgical techniques. Islamic medicine, thus, is not limited to prophetic traditions but includes empirical knowledge provided it does not contradict Islamic ethics or metaphysics. Its principles emphasize prevention over cure, moral accountability in medical practice, and acknowledgment of God as

the ultimate healer. These views are particularly prominent in Shi'a traditions, where the sayings of the Imams often blend metaphysical concepts with physiological observations. A common Shi'i perspective is that even if some medical hadiths are context-specific or weak in transmission, their epistemic value remains superior to human-derived theories if authentically attributed to infallible sources. This belief enhances the sanctity and authority of religiously transmitted medical knowledge, even in the face of evolving scientific paradigms (Mohaqqiq, 1998, 2009).

In conclusion, the status of medicine in early Islam reflects a unique synthesis of pre-Islamic tradition, prophetic guidance, and cross-cultural intellectual engagement. While early Arab attitudes toward non-religious sciences were often dismissive, the practical and theological validation of medicine allowed it to thrive. The translation of foreign medical texts, particularly during the Umayyad and early Abbasid periods, laid the foundation for a medical tradition that was both scientifically progressive and ethically grounded. Figures such as Hārith ibn Kalda, Masarjuyah, and Ibn Uthal exemplify the blending of indigenous practices with Greco-Persian knowledge systems. Although institutionalization of medicine remained limited under the Umayyads, the groundwork was laid for the golden age of Islamic medicine that would later emerge. The religious framing of medicine in Islam—its portrayal as a divine trust, its integration with ethics, and its validation through sacred texts—provided it with a powerful legitimacy that enabled its adoption and expansion throughout the Islamic world.

References

- Al-Asqalani, A. a.-F. A. i. A. i. M. i. A. i. H. (1873). *Lisan al-Mizan*.
- Halabi, A. A. (1986). *History of Islamic Civilization*. Asatir.
- Ibn Abi Usaybi'ah, M. a.-D. A. a.-A. A. i. a.-Q., & Dr. Reza, N. (1995). *Uyoon al-Anbaa Fi Tabaqat al-Atibaa* (Vol. 1). Dar al-Maktabah Hayat.
- Ibn al-Abri, G. A. a.-F. H., & Abdol Mohammad, A. (1998). *Mukhtasar al-Duwal (Abridged History of States)*. Scientific and Cultural Publishing Company.
- Ibn al-Nadim, M. i. I., & Mohammad Reza, T. (1987). *Al-Fihrist*. Amir Kabir.
- Ibn Juljul, S. i. H. a.-A. (1996). *Tabaqat al-Atibaa wa al-Hukamaa*. Institute for the History of Arabic and Islamic Sciences.
- Ibn Kathir, I. i. U. Z., Ibn Kathir, T. M., Ismail ibn Umar ibn, K., & Abu, a.-F. (2010). *Al-Nihayah fi al-Fitan wa al-Malahim*.
- Ibn Majah, M. i. Y. (2020). *Sunan Ibn Majah: Chapters on Trade and Flowers of Hadith*. Sheikh al-Islam Ahmad Jam Publishing (Maktabah al-Bashri).
- Ibn Manzur, M. i. M. (1993). *Lisan al-Arab*. Dar al-Fikr.
- Mohaqqiq, M. (1998). *History and Ethics of Medicine in Iran and Islam*. Humanities Publishing.
- Mohaqqiq, M. (2009). Introduction to the History of Medical Science in Islam and Iran. *Ettelaat Newspaper*(24689).
- Muhaddith Dehlavi, I. S. W. A. *Al-Musaffa: Persian Commentary on Al-Muwatta*. Ehsan Publishing.
- Muhammad ibn Ismail, B. *Sahih Bukhari*.
- Naji, M. R. (1999). *History and Islamic Civilization in the Realm of the Samanids*. Scientific Association of Civilization and History of Samanid Culture.
- Najmabadi, M. (1996). *History of Medicine in Iran After Islam*. University of Tehran Publishing.
- Qifti, J. a.-D. A. a.-H. A. i. Y., & Bahman, D. (1968). *Tarikh al-Hukamaa*. University of Tehran.
- Saduq, M. i. A. A. J. f., & Ali Akbar, G. (1989). *Man La Yahduruhu al-Faqih* (Vol. 6). Saduq Publishing.
- Sezgin, M. F., & Faharistgan Publishing, I. (2001). *History of Arabic Writings (Medicine, Pharmacy, and Zoology)* (Vol. 3). Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Tabarani, S. i. A., & Abdul Rahman Muhammad, U. (2003). *Al-Mu'jam al-Saghir*. Dar al-Fikr.
- Tabari, A. J. f. M. i. J., & Abolqasem, T. (1996). *Tarikh al-TabariPB - Asatir* (Vol. 4).
- Tajbakhsh, A. (2002). *History of Civilization and Culture in Iran from Islam to Safavid Era*. Navid Publishing.
- Tajbakhsh, H. (2000). *History of Hospitals in Iran (From the Beginning to the Present Era)*. Humanities and Cultural Studies Research Institute.
- Zaidan, J., & Ali Javaher, K. (1990). *History of Islamic Civilization*. Amir Kabir.